

با چشم‌هایی که می‌چشند!

زهرة حیدری‌شاهی



نام کتاب: با دو چشم می‌چشم

شاعر: غلامرضا بکتاش

طراح گرافیک و عکاس: پروین بنی‌هارونی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (کتاب‌های خودمان)

تعداد صفحات: ۲۷ ص

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۳۵۰ تومان

این کتاب را در شرایطی از نظر می‌گذرانم که به تازگی از حضور ده روزه در بیست‌وششمین نمایشگاه بین‌المللی تهران در یکی از غرفه‌های نشر کتاب مخصوص کودکان و نوجوانان فارغ شده‌ام و از ارتباطی نزدیک و رودررو با خردسالان و کودکان و نوجوانانی که همراه والدین یا اولیای مدرسه برای بازدید و خرید کتاب به سالن‌های مخصوص انتشارات کودکان و نوجوانان آمده بودند، بازگشته‌ام. از برآیند تجربیات و گفت‌وگوهای متوالی و متنوع با مخاطبان یا به عبارت بهتر مشتریان کتاب‌ها در این مدت، یک جمله با دو نوع صرف یک فعل یکی با صداهای کودکانه و دیگری با صداهای مردانه و زنانه را هنوز می‌شنوم: «شعر دوست ندارم»، «شعر دوست ندارد!» با توجه به جایگاه شعر در ادبیات و نقش آن در تقویت وجوه زیبایی‌شناختی و انسانی کودکان، این اتفاق ناخجسته - دوری گزیدن از شعر و حتی ابراز تنفر بسیاری از کودکان و نوجوانان - را باید جدی گرفت و به دلایل آن اندیشید.

تصویرخوانی: اولین کاری است که کودکان در برخورد با یک کتاب انجام می‌دهند. از کودکان الهام می‌گیرم. سعی می‌کنم خودم را جای همان‌ها جا بزنم و ببینم آیا این کتاب را دوست دارم یا نه؟ راستش از پشت جلد بدم نیامد. تصویر سیبی معلق در آسمان! سیب میوه‌ی مورد علاقه‌ی من است. حس می‌کنم خواهرم یکی از آن درشت‌هایش را شسته و پرت می‌کند توی دست‌هایم و من عکسی از همان سیب را که معلق است تا برسد به دست‌هایم، حس می‌کنم. اما آن سفیدی‌های دراز سوزنی‌شکل چیست؟ همان‌ها که سیب و آسمان پر ابر را در پس‌زمینه‌ی خود دارند؟ یادم می‌آید کودک که بودم باران را شبیه همین خط‌ها می‌کشیدم، البته با مداد سیاه و حفظ تناسب با عناصر دیگر نقاشی. کتاب را ورق می‌زنم؛ مثل همان بچه‌ها که در نمایشگاه، از همان صفحه‌ی اول، کتاب را واری می‌کردند. حتی آن‌ها که هنوز نمی‌توانستند بخوانند، اما درست مثل بررسان حرفه‌ای، از پشت جلد و صفحه‌ی عنوان و حتی از صفحه‌ی شناسنامه‌ی کتاب هم نمی‌گذشتند و به دقت همه‌چیز کتاب را زیر نظر داشتند و به قول شاعر این مجموعه، «با چشم‌هایشان می‌چشیدند!»

قصد بررسی تصاویر را ندارم. اما پس‌زمینه‌ی همه‌ی صفحه‌ها از آغاز تا پایان، عکسی از آسمان پُر ابر است. آسمانی پُر از ابرهای سیاه، که گاه فونت‌های کشیده‌ای در مجاورت متن و تصویرهای مونتاژ شده‌ی دیگری که در هوا شناورند، در صفحات مات و کاهی کتاب به چشم می‌خورند. حتی همان سیب پشت جلد در صفحه‌ی میانی، دیگر چشم‌هایم را نمی‌زددد و رغبتی در من برنمی‌انگیزاند. راستش از این ترکیبات نسبتاً بی‌ربط گرافیکی (عکس آسمان و گل و گرافیک خط) چیزی عاید نمی‌شود. آیا برداشت تصویرگر از همه‌ی شعرهای کتاب یکسان بوده است؟ یا شعرها احساسات مشابهی در تصویرگر برانگیخته‌اند؟ از شما چه پنهان، دوست دارم کتاب را ببندم و بگذارم کنار! اما قرار است این کتاب را بررسی کنم، بنابراین باید به متن و تصاویر از وجوه دیگری نیز بپردازم و دلایل منطقی برای احساسم نسبت به

این کتاب پیدا کنیم. چند بار کتاب را از نظر می‌گذرانیم و شعرهایش را می‌خوانیم.

کتابی از «کتاب‌های خودمان» است. طرح جدید کانون پرورش فکری کودک و نوجوان برای چاپ آثار کارمندان «خودشان». چشمم به تیراژ پنج‌هزار نسخه‌ای‌اش می‌افتد، آن هم در این واویلائی کاغذ! بیشتر جدی‌اش می‌گیرم. خصوصاً وقتی که کتاب‌های کانون پرورش فکری از سیستم پخش خوبی برخوردار است و حتی تا جلد آخر به دست بچه‌ها می‌رسد.

متن: شامل ده قطعه شعر در قالب چهارپاره است. فرم کم‌اشکال و وزن و قافیه‌های کم‌ایراد، حاکی از چیره‌دستی شاعر در پرداختن به وزن و قافیه و توجه او به ساختار و فرم است. تقریباً از مهم‌ترین عناصر زیبایی‌شناختی در ساختار شعرها به کار رفته است. زبان پر است از آرایه‌های لفظی و معنوی. تشبیه، استعاره، حس‌آمیزی، کنایه، استفاده از اصطلاحات زبانی، بازی‌های زبانی، تداعی معانی و... همچنین ریتم شاد و مصرع‌های کوتاه که می‌تواند عاملی باشد برای جذب مخاطب کودک و نوجوان به دنیای درون شعر.

اما با وجود همه‌ی این عناصر شعری و ویژگی‌های خوب، به نظر می‌رسد ارتباط درونی و حسی مناسبی بین شعر و مخاطب صورت نمی‌پذیرد و در بیشتر موارد، خوانش شعرها، دریافت شاعرانه‌ای در پی ندارد. ایراد کار کجاست؟

ضعف زبان، ذهنیت بزرگسالانه و تصویرسازی نامناسب در شعرها، عواملی‌اند که عمده آسیب‌های شعر کودک و نوجوان از آن‌ها ناشی می‌شود. به نظر می‌رسد شعرهای این مجموعه نیز از این عوامل آسیب‌زا در امان نمانده است. با نگاهی آسیب‌شناسانه نقش این عوامل را در ایجاد ارتباط ناقص بین شعر و مخاطبش بررسی می‌کنیم.

زبان: شعر کودک و نوجوان، امکان ارتباط هنری مخاطبانش را با دنیای شعر و جهان پیرامونشان میسر می‌سازد. هر گونه نارسایی و ضعف

در زبان، موجب قطع این ارتباط شده و در نهایت تلاش شاعر در ایجاد فضایی برای درک و لذت از پدیده‌ای هنری برای کودکان و نوجوانان بی‌نتیجه می‌ماند.

در شعر «عطر شمعدانی‌ها» (ص ۸) به مواردی از مصادیق ضعف زبان برمی‌خوریم که در ارتباط دوسویه بین مخاطب و شعر، خلل ایجاد کرده است:

مثل خاک گلدان است / خاک کشورم ایران / شاخه شاخه روییده
/ صد هزار گل در آن / در حیاط پیچیده / عطر شمعدانی‌هاش / مثل
شعری از حافظ / شهید هم‌زبانی‌هاش / لاله‌اش به من آموخت / راه و
رسم گفتن را / خاک او به من آموخت / شیوه‌ی شکفتن را.
انتخاب نادرست واژگان و ترکیبات اضافی و وصفی، کاربرد نامناسب افعال، سردرگمی و از هم‌گسیختگی معنایی بین اجزای شعر به وجود آورده است:

۱ - تشبیه «خاک کشور ایران» که به لحاظ تنوع اقلیمی و پهناوری زبانزد شاعران و ادیبان است، به «خاک گلدان»، آن هم گلدانی که صد هزار گل در آن روییده است، در همان آغاز توی ذوق

می‌زند. در واقع آنچه کودکان از این تشبیه دریافت می‌کنند، مشابه و مشابه‌یکسان است: «خاک»

۲ - «رویدن» اتفاقی است که برای دانه‌ها رخ می‌دهد و گل‌ها (روی شاخه‌ها) می‌شکفند. در نتیجه‌ی این شکفتن می‌توانیم بگوئیم درختان یا گل‌ها شکوفا یا شکفته شده‌اند. شکفتن آن همه گل (صد هزار شاخه گل) در خاک گلدان دور از ذهن به نظر می‌رسد و اگر گلدانی این‌قدر بزرگ است که صد هزار گل در آنجا می‌شود و به بزرگی خاک ایران است (!)، پس دیگر تشبیه خاک کشور به خاک گلدان چه معنی می‌دهد؟ این تشبیه به جای آنکه بر عظمت و شکوه خاک وطن تأکید داشته باشد، اثر معکوس دارد.

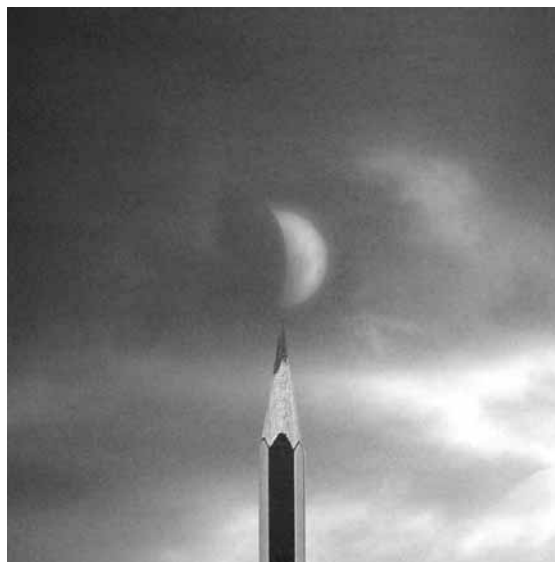
۳ - (در حیاط پیچیده / عطر شمعدانی‌هاش...؛ حیاط کجاست؟ عطر شمعدانی‌هایی که؟ آیا شاعر مساحت جغرافیایی گره‌ی زمین را حیاط به حساب آورده و ایران گلدانی پر از شمعدانی است در حیاط؟ حیاط در کنار خانه معنا پیدا می‌کند. خانه کدام است؟ اگر خانه‌ای نیست، حیاط چگونه معنا پیدا می‌کند؟

۴ - مثل شعری از حافظ: شهید هم‌زبانی‌هاش... چه چیز به شعری از حافظ تشبیه شده است؟ عطر شمعدانی‌های گلدان حیاط؟ شهید هم‌زبانی چگونه ترکیبی است؟ برای تعریف یا توصیف چه چیزی آمده است؟ «هم‌زبانی» واژه‌ای برگرفته از دنیای بزرگسالان است.

۵ - لاله هم در این گلدان روییده است؟ لاله سمبل «شهادت» در راه وطن است. راه و رسم گفتن چه؟ آیا شاعر در ذهنیت خود چیز دیگری مثلاً راه و رسم «شعر گفتن» را مد نظر داشته است؟ چگونه؟ نماد بیرونی آن در شعر چیست؟

۶ - (... خاک او به من آموخت / شیوه‌ی شکفتن را). شعر تمام می‌شود بدون اینکه انتظار مخاطب از برداشت تصویر یا پیام واضحی از شعر برآورده شود.

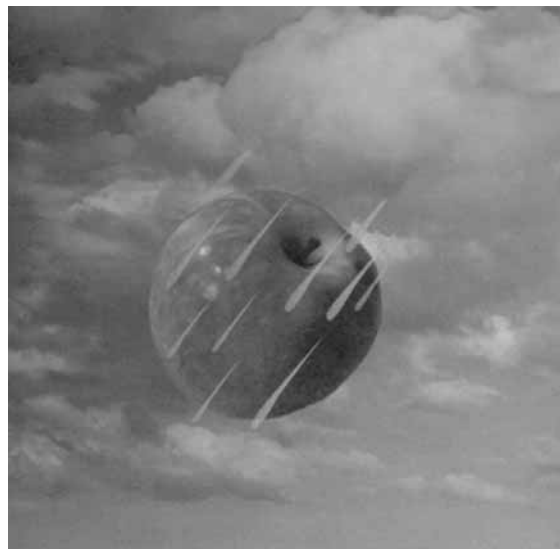
۷ - آوردن دو فعل «آموخت» با فاصله‌ی کوتاه در بند سوم از زیبایی زبان می‌کاهد.



۸ - ضمیر و علامت جمع در دو عبارت «شمعدانی‌هاش» و «هم‌زمانی‌هاش» زبان شعر را از یکدست بودن خارج کرده است.
۹ - تصویر مربوط به این شعر، گل‌های شقایق پراکنده در آسمان پر ابر است که با فونت‌های سفید و معکوس گرافیکی رها در آسمان، این بی‌نظمی معنا و مفهومی در متن را دوچندان می‌کند.

در شعر دیگری، گویی شاعر برای اینکه شعر را از این اتهام نارسایی معنی آزاد کند، آن را تبدیل به چیستان کرده است. تلاش تصویر برای واضح‌تر کردن مفهوم شعر چندان موفق نبوده است. نام شعر «کار من در خانه» (ص ۲۶) است:
باز راه افتاده است / کار من با یک مداد / هیچ‌کس غیر از خودم / مطلبی یادم نداد / جامداد کوچکم / جعبه ابزار من است / ساختن با واژه‌ها / روز و شب کار من است / در میان جعبه‌ام / پیچ و انبردست نیست / کنجکاو کن بگو / کار من در خانه چیست؟
بنا به همان دلایلی که در بالا ذکر شد، زبان در این شعر نیز بدون اشکال نیست: (باز راه افتاده است / کار من با یک مداد...). یعنی کار من دوباره با یک مداد راه افتاده است؟! «کار راه افتادن» معمولاً به معنای رفع موانع و گیرهای یک کار است. یا اگر منظور «انجام دادن کار» می‌باشد، آیا این عبارت مفهوم رسایی می‌تواند باشد برای «شعر سرودن»؟! آیا شعر سرودن یا نقاشی کشیدن کاری است که با مداد راه می‌افتد؟! البته شاید شاعر می‌خواست بگوید: دوباره با مداد سرو کار پیدا کرده‌ام.

(...هیچ‌کس غیر از خودم / مطلبی یادم نداد...!) ذهنیت بزرگسالانه، زبان و بیان بزرگسالانه را نیز می‌طلبد. آیا در پشت این جمله، ذهنیت خودپسندانه‌ی بزرگسال خودنمایی نمی‌کند؟ البته گویی تصویرگر یا شاعر در تصویر، قصد داشته از بار ذهنیت منفی این جمله بکاهد و در کنار نوک تیز مداد سبزرنگ، تصویر گرافیکی این بیت را قرار داده است: «هیچ‌کس قد درخت / مطلبی یادم نداد» که البته مفهوم این جمله نیز نارساست. شاید منظور از «قد» درخت، «به اندازه»ی درخت باشد: هیچ‌کس به اندازه‌ی درخت، مطلبی یادم نداد است! در غیر این صورت منظور متفاوتی نیز می‌توان از آن برداشت کرد: هیچ‌کس حتی قد(به اندازه‌ی) درخت، چیزی به من نیاموخته است و خودم همه چیز را می‌دانستم که در جهت تقویت همان ذهنیت در است!



هیچ مفهومی که منظور از «قد» را روشن‌تر بیان کند و همچنین تعریف مثبتی از درخت ارائه دهد در این بیت وجود ندارد. مشخص نیست درخت مقیاسی از چه می‌تواند باشد یا چیزی که درخت می‌تواند بیاموزد چیست. به همین علت مخاطب به دریافت روشنی از این بیان نمی‌رسد.

(...جامداد کوچکم / جعبه ابزار من است...). در اینجا استفاده از ترکیب «جامداد» به جای «جامدادی» صورت گرفته که در گفتار کودکان هیچ‌گاه به این شکل کاربرد ندارد. تشبیه جامدادی به جعبه ابزاری که ابزار کار شاعر یا نویسنده است تشبیه خوبی است. اما در اینجا به «واژه‌ها» به عنوان ابزاری برای کار شاعر نیز اشاره شده است: (...ساختن با واژه‌ها / روز و شب کار من است). چرا واژه‌ها نمی‌توانند در جعبه ابزار شاعر «جامدادی» قرار داشته باشند؟ البته خوب است در جعبه ابزار شاعر، علاوه بر مدادها و واژه‌ها، کمی «احساس» هم باشد.

پس از این اشاره‌ی روشن و واضح به جعبه ابزار شاعر، «جامدادی» و محتویات درون آن، آوردن این بیت زاید به نظر می‌رسد. دلیل آوردن این بیت، جز مضمون‌سازی و پُر کردن وزن چه می‌تواند باشد؟ (در میان جعبه‌ام / پیچ و انبردست نیست...)
«کنجکاو کن کردن» به معنی «تحقیق» و «بررسی» کردن است و این تحقیق و بررسی مفاهیم دیگری چون «پرسش» و «آزمایش» را نیز در خود دارد. استفاده از فعل امر «کنجکاو کن» در جایی که پس از آن همه اشارات و نکته‌سفتن‌ها، راوی در انتظار پاسخ گفتن به پرسش (...کار من در خانه چیست؟) است، کاربردی نابه‌جا از واژگان و مفاهیم است که منجر به ضعف زبان می‌شود.

با توجه به بیت (ساختن با واژه‌ها / روز و شب کار من است...), در این شعر گویی شاعر شغل خودش را مورد پرسش قرار داده است. آیا شاعری، کاری است که روز و شب و در خانه انجام می‌شود یا فرقی نمی‌کند کی و کجا؟ همه‌ی این پرسش‌های ملال‌آوری که طرح می‌شود، پرسش‌هایی است که بر اساس دریافت‌ها و اطلاعات مغشوشی که از شعر عاید می‌شود، ایجاد شده است. تصویر این شعر اما ذهن مخاطب را به سوی واژه‌ی «نقاش» به عنوان پاسخ به پرسش آخر شعر سوق می‌دهد: مدادهای کوتاه و بلند رنگی که با نوک تراشیده و آماده در صحنه ایستاده‌اند و هر کدام جملاتی از شعر را هم‌رنگ خود در آسمان دارند. آسمان همان آسمان ابری تکرار شده در همه‌ی صفحه‌های کتاب است. «گنج کاغذی» (ص ۱۰)، یکی دیگر از این نمونه‌هاست. گسستگی معنی در بند بند واژه‌ها دریافتی کلی از شعر به دست مخاطب نمی‌دهد:

چند خط منحنی / می‌کشم در دفترم / دفتر نقاشی‌ام / می‌شود تاج سرم / دفتر نقاشی‌ام / نقشه‌ی گنج من است / گرچه گنجم کاغذی است / حاصل رنج من است / هست تشویق پدر / بهترین استاد من / کشف شد با چند خط / گنج استعداد من.

میان آنچه شاعر در ذهن داشته و آنچه کودکان از شعر برداشت می‌کنند، تفاوت بسیار است. حرف شعر همین است: «تشویق پدر باعث شد تا من تلاش کنم و بالاخره در ارایه‌ی آثار خوب موفق شوم.» این ذهنیت و واژگانی مثل «گنج»، «رنج»، «استعداد»، «حاصل رنج»، «کشف استعداد»، «تاج سر» از دنیای بزرگسالان آمده‌اند تا چه پیامی را به کودکان بدهند؟ آیا این واژگان خشک و پرتکلف می‌توانند به دنیای کودکان راه پیدا کنند، با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و پیام مشخص و تأثیرگذاری برای آن‌ها داشته باشند؟ همچنین در نتیجه‌ی کاربرد نادرست این واژگان و مفاهیم، استدلالی نادرست ایجاد می‌شود: تاج سر شدن دفتر به خاطر چند خط منحنی است؟!!!!

در بند آخر، سایه‌ی زبان بزرگسال بر این شعر سنگینی می‌کند. جمله‌ی حکیمانه‌ی «تشویق بهترین استاد است»، از زبان کودک گفته می‌شود!!! و همچنین «کشف شد با چند خط / گنج استعداد من!» گذشته از ایراد وزنی در مصرع سوم بند دوم، چیزی که ممکن است توجه کودکان را به خود جلب کند، فقط ریتم و کوتاهی مصرع‌ها است.

تصویر، عکس کودکی را نشان می‌دهد که با کاغذ نقاشی‌اش که در شعر، به «گنج کاغذی» و «حاصل رنج» تعبیر شده، کلاهی ساخته و بر سر گذاشته است. پسرک اصلاً خوشحال نیست و ناگفته نماند که آسمان هنوز ابری است! ارتباط این «کلاه کاغذی» در تصویر با آن «تاج سر» در متن چیست؟

ذهنیت بزرگسالانه: یکی دیگر از عواملی که در شعرها از عامل آسیب به شعر کودک و نوجوان به شمار می‌آید، ذهنیت بزرگسالانه است. در بالا نیز به مواردی از وجود ذهنیت بزرگسالانه در شعرها اشاره شد. حرف‌های بزرگسالانه و اصطلاحاتی که از زبان کوچه انتخاب شده‌اند و به کار بردن آن‌ها در این مجموعه شعر، زمینه‌ی ضعف ارتباط کودکان با شعرها را فراهم کرده است.

سعی شاعر در بازی با مفاهیم برای ساده‌سازی مفاهیم بزرگسالانه و جا انداختن آن مفاهیم در شعر کودک، شعرهایی را به وجود آورده که پرتکلف، ساختگی و سفارشی به نظر می‌رسند؛ سفارشی از آن نوع که شاعر خود به ذهن خود می‌دهد.

مفاهیم بزرگسالانه‌ای مثل «خنه‌درمانی»، «مثل کف دست شناختن»، «انگیزه داشتن»، «روراست بودن»، «نشست و برخاست داشتن»، «عمر خود را پای چیزی ریختن»، «تکلیف چیزی را روشن کردن»، «شیطان توی جلد کسی رفتن»، «احساس گناه داشتن»، «کار راه افتادن» و... تقریباً در هر ده چارپاره‌ی این مجموعه دیده می‌شود. شاعر در همه جا سعی داشته با ساده‌سازی این اصطلاحات کاربردی در زبان بزرگسالانه، آن‌ها را وارد دنیای کودکان کند. اصطلاحات زبانی خاص بزرگسالان، از ذهنیت‌های بزرگسالانه نشأت می‌گیرد. باید دید آیا با ساده‌سازی ذهنیت‌های بزرگسالانه می‌توان آن‌ها را کودکانه کرد؟

در شعر «شمع مداد» (ص ۱۶)، سعی شده برای بعضی اصطلاحات

زبان بزرگسالان که طبیعتاً ذهنیت بزرگسالانه را نیز دربردارند، با استفاده از عناصری از دنیای کودکان مثل «تکلیف شب»، «مداد» و... تداعی‌های کودکانه‌ای به وجود آید تا کودکان نیز بتوانند آن‌ها را درک کنند:

می‌ریخت تا صبح / شمع مدادم / عمر خودش را پای سوادم / تکلیف شب را / می‌کرد روشن / از بین می‌رفت / تاریکی من / نقطه سر خط / او در همین راه / شد خط عمرش / یک شعر کوتاه.

به نظر می‌رسد این تلاش بی‌نتیجه مانده است. کاری که صورت گرفته است نه ساده‌سازی، بلکه استفاده‌ی نه‌چندان هنرمندانه از اصطلاحات زبانی بزرگسالان در شعر است که فقط می‌تواند برای بزرگسالان جالب و لذت‌بخش باشد. در واقع کاربرد این اصطلاحات در فضای زندگی کودکان و آوردن آن در شعر کودک را می‌توان نوعی تحمیل این ذهنیات به دنیای کودکان دانست! قرار نیست کودک برای درک مفهوم یک شعر ابتدا معما حل کند تا منظور شعر را دریابد. البته چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، وزن کوتاه و شاد و ریتمیک این شعر می‌تواند عاملی باشد برای توجه کودکان به این شعر.

مثال دیگری از این دست شعر «امتحان» (ص ۲۲) است:

چون تقلب کرده‌ام / دارم احساس گناه / برگه‌ی من پر شده / از لغات روسپاه / حال من خیلی بد است / امتحانم شد خراب / در قیامت می‌شوم / از خجالت آب آب / امتحان بعد، من / پاک‌کن می‌آورم / چون که شیطان رفته است / توی جلد دفترم.

در این شعر چنان‌که مشهود است، با ترکیب کنایی «شیطان توی جلد کسی رفتن» بازی زبانی صورت گرفته است. بازی زبانی‌ای که ممکن است برای بزرگسالان جالب به نظر برسد. همین ترکیب کنایی بهانه‌ای شده برای سرودن شعری از پیش اندیشیده شده و ساختگی که ممکن



است باعث تعجب بچه‌ها هم بشود، اما هیچ حسی از پشیمانی از تقلب و «احساس گناه» و خجالت از این کار به آن‌ها دست نمی‌دهد. حتی چرابی و چگونگی «شیطان توی جلد دفتر رفتن» و دلیل «آوردن پاک‌کن» در «امتحان بعد»ی برای بچه‌ها مشخص نیست! پاک‌کن برای پاک کردن چه چیز، از کجا خواهد بود؟ تصویر عکسی از برگ دفتر است که سئوالات امتحان جغرافی با پاسخ در آن نوشته شده که بخشی از نوشته‌ها با پاک‌کن پاک شده است.

در شعر «شاعر بهار» (ص ۱۴) نیز تکلف و پیچیدگی‌های لفظی و معنایی و استفاده از کنایه‌های زبان بزرگسالانه، فهم شعر را برای کودکان دشوار کرده است:

زنبور با خودش گفت / من شاعر بهارم / تا بوی گل نباشد / انگیزه‌ای ندارم / با باغ بود فامیل / با غنچه بود روراست / از بس که داشت هر روز / با گل نشست و برخاست / زنبور مثل شاعر / در فکر یک غزل بود / گل را ردیف می‌کرد / انگیزه‌اش عسل بود. تشبیه زنبور به شاعر بهار و چیزی که از خود بر جای می‌گذارد یعنی «عسل» به شعر، تا اندازه‌ای برای کودکان قابل دریافت است. بوی گل انگیزه‌ای است برای اینکه زنبور شاعر شعر عسل را بسراید.

اما تراحم‌های معنایی و تکرارهای بی‌مورد و استعاره‌های پیچیده در شعر، در دریافت مفهوم بالا حکم دست‌انداز را پیدا می‌کنند. «روراست» بودن زنبور با غنچه به چه معناست؟ و چرا؟ این مضمون در شعر: (از بس که زنبور هر روز با گل نشست و برخاست داشت، با غنچه روراست بود و با باغ فامیل بود!!!) یعنی چه؟ و چه کمکی به درک منظور و پیام و حس شعر می‌کند؟

واژه‌ها قرار است بار مفهیمی را به دوش بکشند و برای هدف معینی در شعر انتخاب شده باشند. در بند آخر دوباره تشبیه زنبور به شاعر و

شعر گفتنش تأکید شده (زنبور مثل شاعر / در فکر یک غزل بود...). در این بند انگیزه‌ی زنبور از «بوی گل» به «عسل» تغییر پیدا می‌کند. حالا «عسل» که در بند قبلی چارپاره، خود نهایت کار زنبور شاعر بود و به «شعر» تشبیه شده بود، در اینجا خود «انگیزه»‌ای می‌شود تا زنبور شاعر، غزلی بسراید که ردیف آن «گل» است. نماد بیرونی این «غزل» چیست؟ غزل یکی از چند قالب شعر است که معمولاً در آن حرف‌های عاشقانه گفته می‌شود. با توجه به کنایه بودن ترکیبات در این شعر آیا «غزل» می‌تواند نوع خاصی از عسل به شمار آید؟ آیا کودکان می‌توانند معانی مختلف مجاز «گل»‌ها را «ردیف» قرار دادن و «گل» را «ردیف» شعر قرار دادن درک کنند یا درکی از معانی مختلف «انگیزه» در این شعر دارند؟

این عین ذهنیت بزرگسالانه است که می‌خواهد به زور وارد دنیای کودکان شود، درحالی‌که به هیچ‌وجه متعلق به دنیا و افکار کودکان و دغدغه‌های آنان نیست. متأسفانه تصویری که برای این صفحه طراحی شده نیز کوچک‌ترین اعتنایی به کودکان و حتی حال و هوای خود شعر ندارد. گل مینای سفید در آسمان پُر ابر شناور است و زنبوری با دنباله‌ای از خطوط و کلمات زرد و نافرمان بر گل قرار داده شده!

می‌بینیم که در شعر بالا حتی برای مخاطب بزرگسال نیز دریافت کامل اتفاق نمی‌افتد و اینجاست که می‌گویند طناب زبان گسسته است و معانی را به هم پیوند نمی‌زند.

تصویرسازی: تصویرسازی در شعر کودک و نوجوان، بیشتر در خلال کاربرد عنصر تشبیه یا همانندینداری میسر می‌شود. علاوه بر زبان سست و ذهنیت بزرگسالانه که بیشترین سهم را در قطع ارتباط بین کودک و شعری که قرار است شعر کودک باشد، دارند، تداعی ناقص تصاویر ذهنی یا استفاده از تصاویر ذهنی مربوط به دنیای بزرگسالان در شعرها نیز یکی از دلایل مهم این قطع ارتباط بین مخاطب و شعر کودک و نوجوان است.

گاهی واژگان و مفاهیم از دنیای کودکان گرفته شده و ذهنیت ارائه شده در شعر، تقریباً به ذهنیت کودکان نزدیک است، زبان نیز اشکال عمده‌ای ندارد اما تصاویر ذهنی‌ای که شاعر ارائه می‌دهد، تصاویر ناقص و نامفهوم‌اند. در واقع تصاویر ذهنی برآمده از برآیند حس و مفهوم و موسیقی واژگان نیست، بلکه تصنعی و ساختگی است.

در شعر «تمبر پروانه» (ص ۲۴)، بعضی از تصاویر ذهنی که حس می‌شود، طبیعی نیستند، اشاره‌ای به دنیای عینی و واقعی ندارند و از خلال آن‌ها ارتباطی بین ذهنیت و عینیت ایجاد نمی‌شود، یا اگر تصویر ذهنی به وجود می‌آید، نازیبا و ساختگی است:

با تو هستم ای خدا / ای خدای مهربان! / ای مدیر فصل‌ها / خالق رنگین‌کمان / نامهی هر غنچه را / وا نکرده خواننده‌ای / تمبر هر پروانه را / روی گل چسبانده‌ای / می‌توانی غنچه را / خنده‌درمانی کنی / روی بال شاپرک / گرده‌افشانی کنی / هر گل صدبرگ را / اول فصل بهار / کرده‌ای سنجاق با / سوزن ته‌گرد خار.



خار به سنجاق یا سوزن ته‌گرد، غنچه به نامه، گل به پاکت نامه و پروانه به تمبر تشبیه شده است! ظاهراً ایرادی در ساختار و فرم و قالب شعر احساس نمی‌شود. اما درک تصاویر شعری در ذهن مخاطب به دشواری صورت می‌گیرد: «گل صدبرگی که به اول فصل بهار، با سوزن ته‌گرد خار، سنجاق شده است!»

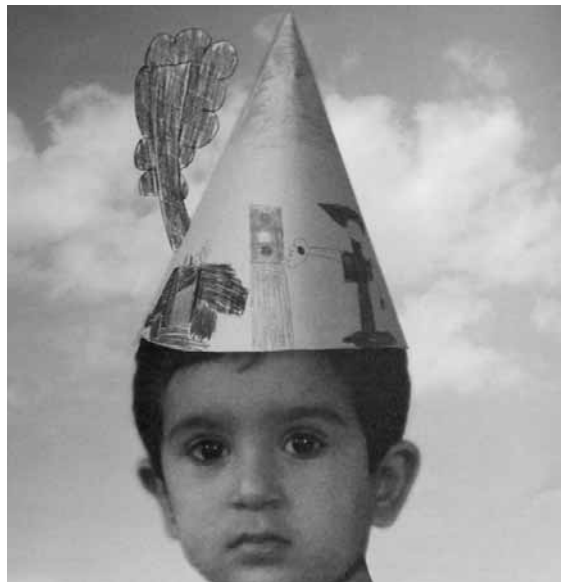
بازی‌هایی کلامی در این شعر صورت گرفته که طبیعتاً کودکان از درک آن بازمی‌مانند و به جای رفت و برگشت در معانی مختلف هر واژه و ترکیب و لذت بردن از استعاره و مجازش، در پی کشف تصاویر واضح و روشن در ذهن خویش‌اند. اما به نظر نمی‌رسد توفیق چندانی حاصل کنند. «خنده‌درمانی»، «چسباندن تمبر بر نامه‌ی گل»، «خواندن نامه‌ی ناگشوده‌ی غنچه»، «سنجاق کردن برگ گل با سوزن خار»، «گرده‌افشانی روی بال شاپرک» و... بزرگسالانه، نامفهوم و غریب‌اند و به دنیای کودکان تعلق ندارند، پس کودکان نمی‌توانند تصاویر ذهنی واضحی از این ترکیبات دریافت کنند.

در شعری با عنوان «با دو چشم می‌چشم» (ص ۲۰) که عنوان کتاب نیز برگرفته از آن است، سعی شده با استفاده‌ی تعمدی از عنصر حس‌آمیزی، «با چشم‌ها چشیدن»، اثر به شعر نزدیک شود. اما شعر در حد کلی‌گویی مانده و تصویری شعری در پی ندارد: می‌چشیدم پیش از این / مزه‌ها را با زبان / می‌زدم با سبب سرخ / حرف از راه دهان / فکر کردم جز دهان / هست راه دیگری / سبب را باید چشید / با نگاه بهتری / سبب را غیر از زبان / با دو چشم می‌چشم / مزه‌اش را با مداد / روی کاغذ می‌کشم. مضمون‌پردازی و استفاده‌ی خشک و تصنعی از واژگان، پیام مستقیم و نتیجه‌گیری شتابزده، پیام شعر را که می‌تواند «نگاه شاعرانه و هنرمندانه به پدیده‌ها» باشد، غیرشاعرانه کرده است. کودکان برای درک بهتر این شعر به سختی تصویری را در ذهن خود خواهند جست که تجربیات ذهنی زیبایی نصیبشان نخواهد کرد: «سبب را غیر از زبان / با دو چشم می‌چشم...» یا «مزه‌اش را با مداد / روی کاغذ می‌کشم!» تردیدی نیست که کودکان به هیچ‌گونه دریافتی از این عبارات نخواهند رسید.

در دو شعر «مثل کف دست» (ص ۱۲) و «می‌نویسم بابا» (ص ۱۸)، دو تصویر متفاوت از پدر ارائه شده. پدر زحمتکش و پدر بداخلاق که البته هیچ‌کدام از آن‌ها تصویر مناسب و واضحی از پدر را ارائه نمی‌دهند.

در شعر اول، یک برگ درخت چنار با تمام جزئیات حتی زخمی که روی خود دارد، به دست پدر و زخم روی دستش تشبیه شده است. با آنکه اشاری زیادی به جزئیات این تشبیه شده، اما این تشبیه ذهنی نمی‌شود و توسط کودکان قابل درک یا زیبا نیست.

برگ چناری / از شاخه افتاد / جاروی بابا / آن را به من داد / آن برگ رگ داشت / در پشت دستش / مثل پدر زخم / انگشت شستش / با پنجه‌ی برگ / برگی که زخم است / من آشنایم / مثل کف دست. [در مصرع سوم بند دوم اشکال تاییبی صورت گرفته است (...مثل پدر زخمه / انگشت شستش)]



شاعر و تصویرگر تلاش کرده‌اند با آوردن تمام جزئیات و بیان شباهت‌ها و تکرار مضامین، ارتباطی بین برگ درخت چنار و دست پدر ایجاد کنند. حتی از «چسب زخم» هم در تصویر استفاده شده، اما تصویر شاعرانه‌ای از پس این تلاش‌ها ایجاد نمی‌شود و بیشتر به نظر می‌رسد شاعر خواسته فقط اصطلاح «مثل کف دست شناختن» را در شعری به کار ببندد و این شعر را سروده است؛ وگرنه هدف از تشبیه برگ سوراخ درخت چنار به دست زخمی پدر چه می‌تواند باشد و چه پیام شاعرانه و هنرمندانه‌ای دربردارد؟ در این مورد، گویی بیان شباهت‌های دو چیز (از دیدگاه شاعر)، با عنصر تشبیه در شعر اشتباه گرفته شده است. به همین خاطر تصویرسازی شاعرانه‌ای رخ نمی‌دهد.

حرف‌های جدی و غیرشاعرانه در شعر خالی از تخیل «می‌نویسم بابا» تصاویر زیبایی را پیش چشم کودک به نمایش نمی‌گذارند و تصویر مناسبی از خانواده ارائه نمی‌دهند:

قطره‌ای جوهر ریخت / روی فرش خانه / پدرم داد کشید / بر سرم، دیوانه! / مادرم دست کشید / باز هم روی سرم / دردسرها دارد / خوشنویسی، پسر / می‌نویسم بابا / دست من می‌لرزد / به همه سختی‌ها / خط من می‌ارزد. این شعر از جهاتی ما را به یاد شعر «گنج کاغذی» می‌اندازد. همچنین «کار من در خانه». در این سه شعر حس مشترکی وجود دارد: حس رضایت از خود و البته ذهنیت بزرگسالانه.

کودکان و نوجوانان نیازهای ویژه‌ی خود را در شعر جست‌وجو می‌کنند. ریتم، حرکت، شادی، تجربیات و احساسات ویژه‌ی خودشان. تلاش عمدی و اندیشیده برای ساده‌سازی و به اصطلاح کودکانه کردن حرف‌ها و کنایه‌ها و ذهنیت‌های بزرگسالانه در شعر کودک و نوجوان، تلاشی است در خلاف جهت شعر کودک و نوجوان.